

فصل ۱۵: ویژگی‌های اهل آخرت و پاره‌ای از نعمت‌های معنوی و اخروی که خداوند متعال به آن‌ها ارزانی می‌دارد

«يَا أَحْمَدُ! إِنَّ أَهْلَ الْآخِرَةِ رَقِيقَةٌ وَجُوهُهُمْ، كَثِيرٌ حَيَاؤُهُمْ، قَلِيلٌ حُمُقُهُمْ، كَثِيرٌ نَفْعُهُمْ، قَلِيلٌ مَكْرُهُمْ...»

ای احمد! اهل آخرت چهره‌هایی متواضع دارند، حیای آن‌ها فراوان، کم‌خردی‌شان ناچیز و سودشان سرشار و مکرشان اندک است ...

فراز ۸۱: یاد قلبی خدا

«وَقُلُوبُهُمْ ذَاكِرَةٌ؛ وَإِذَا كُتِبَ النَّاسُ مِنَ الْغَافِلِينَ كُتِبُوا مِنَ الذَّاكِرِينَ»

«و دل هاشان دائماً در ذکر و توجه است و آن‌گاه که نام مردم در زمره غافلان و بی‌خبران نوشته می‌شود، نام آن‌ها در گروه ذاکران و بیداردلان ثبت می‌شود.»

اهمیت بحث ذکر

از سیاق عبارت برمی‌آید که برجسته‌ترین صفت اهل آخرت در این فراز بیان شده است. وقتی که نام دیگران در میان غافلین از امت نوشته می‌شود نام این‌ها در ذاکرین نوشته می‌شود. عبارات بعدی حدیث را مختصراً مرور کنیم: در آغاز نعمت‌ها حمد خدا را می‌کنند و در پایان نعمت‌ها شکر الهی را به جای می‌آورند. دعای این‌ها به پیش‌گاه پروردگار بالا رفته و شنیده شده است. نه این که بالا می‌رود، بلکه بالا رفته است. تا جایی که ذکر را مطرح

فرمود صفاتی است که باید کسب کرد؛ مثلاً موزون صحبت کنید، محاسبه کنید و سایر مسائلی که مطرح شد. از مرحله‌ی ذکر که می‌گذرد بعد از آن دیگر آثار آن ذکر بیان می‌شود. گویی این ذکر قله‌ی کوه است و گویی از آن جا آثار آن نشاط و بهجت و حالی که به دست می‌آید را یک به یک پروردگار بیان می‌کند. «تفرح بهم الملائکه»؛ ملائکه که این‌ها را می‌بینند بهشان فرح دست می‌دهد. گویی ملائکه وقتی می‌خواهند خوشحال بشوند این‌ها را نگاه می‌کنند. دعای آن‌ها در تحت حجاب جلال الهی سیر می‌کند. گویی تا عالی‌ترین مرتبه بالا می‌رود. «یحب الرب أن یسمع کلامهم كما تُحبُّ الوالدة ولدها»؛ خداوند دوست دارد صدای آن‌ها را بشنود همچنان که مادر دوست دارد صدای مادر را بشنود. هرگز هیچ چیز حتی یک لحظه آن‌ها را از خدا باز نمی‌دارد که این هم مقام دیگری از ذکر است. «لا یریدون کثرة الطعام ولا کثرة اللباس...» تا آخر که عبارات خیلی مفصل است.

مقامی که می‌خواهیم بگوییم و از مقام‌های سخت و پیچیده‌ی حل کردن مقامات عرفا است، مقام ذکر است. در حدیث معراج تقریباً سه چهار جا به بهانه‌های مختلف بحث ذکر مطرح می‌شود. ابتدای بحث ذکر در این جا مطرح شده است. لذا با نگاه به مقام‌هایی که هست، اصل ذکر را مطرح می‌کنیم که ذکر چیست و ذکر که از ما خواسته شده است چیست.

در شعر معروفی که می‌گوید «صمت و جوع و سحر و عزلت و ذکر به دوام / ناتمامان جهان را کند این پنج تمام». صمت که سکوت است. جوع هم گرسنگی است. سحر هم بیدار خوابی در نیمه‌های شب است. عزلت هم که معلوم است. تمام این‌ها حد و حساب دارد. هر کدام محدود است. چقدر صمت داشته باشد، چقدر گرسنگی بکشد، چقدر بیدار خوابی بکشد، همه حد و حسابی دارد. اما بعد از این‌ها ذکر را به دوام می‌گوید. علامه هم این شعر را زیاد می‌خواندند. این پنج دستور، پنج دستور اصلی و امهات دستورات سلوکی است. در مکتب ملاحسینقلی همدانی این پنج دستور را می‌پذیرند. مقام ذکر حد و حدودی ندارد. این تجربه‌ی این بزرگان است. اما شاهد قرآنی هم داریم. شاهد قرآنی که مؤید به روایات اهل بیت است آیات سوره‌ی معارج است که خداوند در صفات مؤمنین می‌فرماید:

«الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»^۱

راوی از امام سؤال می‌کنم که این مقذور نیست. مسلماً اوقاتی است که شخص می‌خواهد یا درگیر سایر کارهای لازم می‌شود. حضرت می‌فرماید که «و هم فی ذکرهم دائمون الصلاة هو الذکر». لذا در سوره‌ی جمعه پس از بیان نداء به صلوات در روز جمعه می‌فرماید که «فاسعوا إلى ذکر الله»^۲ پس این «علی صلواتهم دائمون» یعنی دائماً در حال ذکر هستند.

بحث ذکر از بحث‌های پیچیده‌ی سلوکی و اخلاقی است. لذا در کتب اخلاقی ابواب گسترده‌ای به ذکر اختصاص داده شده است. سید بحر العلوم در رساله‌ی سیر و سلوک بحث مفصلی دارد. می‌شود گفت، ذکر در تمامی مراحل، نمک سیر و سلوک است.

معنای لغوی ذکر

یک تحلیل لغوی در باب واژه‌ی ذکر را به عنوان مقدمه می‌گوییم.

لسان العرب

ذکر در یک معنای ابتدایی به معنای علم است. لذا ذکرنی یعنی مرا در خاطرش داشت یعنی علمنی. ذکر را به معنای علم و آگاهی می‌گیرد. یا به معنای حفظ صورت چیزی در خزانه‌ی ذهن.^۳

بعد می‌گوید یک معنای دیگری از ذکر هست به معنی جاری کردن نام چیزی در زبان. معمولاً در عرف ما ذکر را به این معنا می‌گیرند. دقت کنید، به اشتباه ذکر می‌گویند که به ما گفته شده است به این معنا است. ذکر می‌گویند دائم به یاد خدا باشید به اشتباه به این معنا برداشت می‌شود. ذکر به این معنا یعنی ذکر زبانی انزل مراتب ذکر است. اصل ذکر، ذکر قلبی است که در مراقبه حاصل می‌شود.

^۱ معارج، ج ۲۳

^۲ جمعه، ۹

^۳ لسان العرب، ج ۴، ص ۳۰۸

لذا «اذکرنی عند ربک»^۴ در قرآن یعنی اسم مرا پیش پادشاه و عزیز مصر ببر. یعنی اسم مرا بر زبان جاری کن و مرا به یاد بیاور.

کتاب العین

ذکر را به معنای شرف می‌گیرد. شاهد را هم این آیه ی شریفه می‌گیرد که «و إنه لذكر لک و لقومک»^۵. البته معلوم نیست که این معنا درست باشد.^۶

در لسان العرب اضافه می‌کند که روی آن مبنایی که گفته شد که اسم کسی را بر زبان جاری کند، لذا نماز و طاعت و شکر و این ها همگی ذکر می‌شوند. این را بعداً باز می‌کنیم. در بحث لغوی مفردات این معنا را باز می‌کنیم.^۷

تا این جا جمع بندی این است که یک معنای ذکر جاری کردن نام چیزی بر زبان است و یک معنای دیگر آن حفظ و علم است یعنی کنترل کردن در ذهن.

مفردات

مرحوم راغب در مفردات مطالبی گفته که مرحوم علامه هم عین آن‌ها را در جلد اول و جلد چهاردهم المیزان آورده اند. مرحوم راغب می‌گوید که در یک نگاه کلان ذکر به دو بخش تقسیم می‌شود: یک ذکر لسانی و یک ذکر قلبی. مراد از ذکر لسانی همان است که قبلاً گفته شد یعنی جاری کردن نام کسی بر زبان. ذکر قلبی هم یعنی توجه قلبی به کسی یا چیزی. می‌گوید توجه قلبی هم دو جور می‌شود؛ یکی همان معنای حفظ و علم است که انسان بگوید من چیزی را در خزانه‌ی خیالم داشته‌ام و آن را فراموش کرده‌ام و الآن دوباره او را به یاد آورده‌ام. به عبارتی ذکر در این معنا می‌شود ذکر قلبی در مقابل نسیان. اما معمولاً ذکر را به این معنا به کار نبرده‌اند.

لذا ایشان اصلی‌ترین معنایی که برای ذکر در قرآن به کار می‌برد و این معنا را دیگران از مفسرین هم می‌پذیرند، به خصوص مفسرین از اهل معنا که می‌گویند ذکر در مقابل غفلت به کار رفته است. اگر غفلت به این معنا باشد که

^۴ یوسف، ۴۲

^۵ زخرف، ۴۴

^۶ العین، ج ۵، ص ۳۴۷

^۷ همان، ج ۴، ص ۳۱۰

انسان غافل توجه به چیزی ندارد ذاکر کسی است که توجه به آن چیز دارد. این معنا را اکثر مفسرین به خصوص از اهل معنا پذیرفته‌اند. پس ذکر یعنی توجه به چیزی که قبلاً در خزانه‌ی خیالش وجود دارد و از او غافل بود و وقتی ذاکر شد به آن چیز توجه پیدا کرد.^۸

نظر علامه‌ی طباطبایی در تفسیر المیزان

مرحوم علامه این معنا را در همان جلد اول المیزان به صورت فنی‌تر مطرح می‌کند. ایشان می‌گویند که از اینجا معلوم می‌شود که ذکر اصلاً با علم فرق می‌کند. معلوم نیست ذکر همان علم باشد. پس فعلاً این معنا را کنار می‌گذاریم. اگر ذکر بخواهد به معنای علم باشد به جای ذکر باید بگوییم علم.

ذکر در مقابل غفلت است. انسان غافل به کسی می‌گویند که یا چیزی را می‌دانست و بعد فراموش کرد. این را هم بیشتر نسیان می‌گویند نه غفلت. به عبارت دیگر غفلت در این جا به معنای نسیان است. به این معنا ذاکر در مقابل ناسی می‌شود. مثلاً یک شخصیتی را در ذهنم داشتم و او را فراموش کردم. بعد می‌گویند یادت می‌آید فلانی را می‌گویند یادم آمد. این یک معنای ذکر است. اگر این معنا را در نظر بگیریم معنای ذکر الهی این می‌شود که دائماً به خدا توجه داشته باش و او را فراموش نکن. به عبارت دیگر «ولا تکنواکالذین نسوا الله فأنساهم أنفسهم»^۹ پس اگر او را فراموش نکردید ذاکر هستید. این معنا هنوز کامل نیست.

ایشان به این جا که می‌رسد می‌فرماید، ذکر اگر در قرآن در مقابل غفلت به کار رفته است باید دید قرآن غفلت را در کجا به کار برده است. ایشان می‌فرماید می‌بینیم که در آیات معاد و قیامت در مورد کسی که در عالم قیامت وارد می‌شود یا وارد عالم برزخ می‌شود اما در عالم دنیا به خدا و پیغمبر توجه نداشته است. وقتی که حجاب‌ها از جلوی چشمش کنار می‌رود، بعد مثلاً بهشت و جهنم و صراط را می‌بیند و حسرت می‌خورد که من در دنیا به این‌ها توجه نداشتم، به او خطاب می‌شود که «لقد كنت في غفلة من هذا»^{۱۰}. این‌ها در دنیا هم بود ولی تو در غفلت بودی. ذیل

^۸ مفردات، ص ۳۲۸

^۹ حشر، ۱۹

^{۱۰} ق، ۲۲

آیه معنایی را که قبلاً گفته شد کنار می‌زند. «فکشفنا عنک غطاءک»^{۱۱}. یعنی پرده‌هایی که بود و جلوی چشمت را گرفته بود کنار زدیم. تو الآن که وارد صحرای محشر شدی، هیچ فرقی با عالم دنیا نکرده‌ای. در عالم دنیا، پرده‌ها جلوی چشمت بود و دچار غفلت بودی و امروز پرده‌ها کنار رفته است. به عبارت فنی‌تر تو توجه به این مطلب داشتی. چرا چون پرده‌ها در دنیا مادی که نیست؛ پرده‌ی شهوت‌رانی و آلودگی‌های دنیایی و به خصوص توجه به ظاهر دنیا و همین تعلقات است. می‌فرماید با مرگ به واسطه‌ی این که تعلقات بریده شد این پرده‌ها کنار رفت. این حقایق بودند، خداوند در کنار همه‌ی موجودات بود، بهشت و جهنم بود، توجه نداشتی به این معنا که تو هم توجه داشتی ولی به توجهت توجه نداشتی. این معنای دقیق مطلب است.

لذا ایشان ذکر را علم به علم معنا می‌کند. علم مرکب نه علم بسیط. شاهدش را هم کلام امام رضا علیه السلام در آن مجلس مأمون که با علمای مختلف مناظره داشتند، می‌گیرد. حضرت می‌فرمایند که برادران یوسف علیه السلام، یوسف را با تمام شکل و شمائلش می‌دیدند. برای ایشان یوسف با آن شکل و شمائل مجهول نبود و به این شخص که در واقع یوسف بود توجه داشتند ولی او را در قالب عزیز مصر می‌دیدند ولی به این که اینی که ما می‌بینیم همان یوسفی است که دنبالش می‌گردیم توجه نداشتند. بار دوم که آمده بودند اصلاً آمده بودند که یوسف را پیدا کنند نه این که غلات بگیرند. لذا وقتی که حضرت یوسف خودش را معرفی می‌کند می‌گویند گفتند «أإنک لأنت یوسف؟»^{۱۲} می‌توانستند بپرسند که آیا تو یوسف هستی ولی این طور نپرسیدند. حضرت به همین قسمت آیه استشهد می‌کنند. این طور پرسیدند که آیا تو، همان یوسف هستی. نپرسیدند که تو یوسف هستی.

در قیامت هم به ما همین چیزی که می‌دیدیم را نشان می‌دهند و ما متوجه می‌شویم که دائم داشتیم به آن نگاه می‌کردیم ولی به آن توجه نداشتیم. ما به مجلس سید الشهداء نگاه می‌کردیم و نمی‌دانستیم که این همان بهشت است. وقتی که حجاب رفت کنار می‌بینیم که در بهشت نشسته بودیم و توجه نداشتیم.

در روایت داریم که بنده‌ی مؤمن وقتی وارد نماز می‌شود از عرش تا زیر پای او را ملائکه می‌گیرند و دائم ملائک می‌آیند و می‌روند و دائم هدایای الهی را برای او می‌آورند. وقتی بنده‌ی مؤمن از نماز فارغ می‌شود به او می‌گویند که

^{۱۱} همان

^{۱۲} یوسف، ۹۰

اگر می دانستی که چه چیزهایی در نمازت داشت نثارت می شد هرگز از نماز فارغ نمی شدی. آیت الله جوادی می گفتند که اگر کسی در چله‌ی تابستان به داخل استخر برود باید او را به زور از داخل آب بیرون کشید. پیغمبر اکرم که می فرمودند مثل من با نماز مثل جائع است یا مثل تشنه است، با این تفاوت که جائع و عطشان سیر و سیراب می شود ولی من از نماز سیر نمی شود، به خاطر همین است.

معنای اصلی ذکر در فرهنگ حدیث معراج و به خصوص در فرهنگ قرآن این است که ذکر عبارت است از این که انسان توجه عالمانه بکند و علم پیدا بکند به آنچه که قبلاً به آن علم داشت ولی غفلت داشت که من به آن علم دارم. به تعبیری علم به علم است. فرض کنید تابلویی باشد که عکس یک آقایی باشد و شما دائماً به آن توجه هم داشته باشید و خوشتان هم بیاید ولی وقتی به شما بگویند که این عکس پدر بزرگ خودت است می پرسید که این پدر بزرگ من است؟ یعنی من این عکس را می دیدم ولی غفلت داشتم از این که این همان پدر بزرگ من بوده است. وقتی به من می گویند توجه پیدا می کنم که این پدر بزرگ من بوده است.

لذا علم به علم در فرهنگ قرآن ذکر است نه علم بسیط. همگی علم به خداوند داریم، چه مؤمن و چه کافر؛ همگی علم به امور اخروی، به قیامت، به معاد، به باطن و فطرت خودمان داریم. همه‌ی تلاش انبیاء و تلاش ما در مسیر تهذیب نفس برای توجه پیدا کردن به این علم است. لذا در روایات داریم که کسی که ذاکر خداوند شد باید بداند که خداوند ذاکر اوست. خداوند قبل از ذکر خودش ذاکر است. خداوند همه‌ی ما را یاد می کند و نمی شود که خالق مخلوق را فراموش کند. تفاوت مؤمن و کافر در این است که کافر به این ذکر الهی توجه ندارد. به مؤمن می گویند که در مراتب ذکر سیر کن، تا بفهمی که خداوند دائماً به تو توجه دارد. این ماحصل معنای ذکر است.

ایشان می گویند که برای تحلیل ذکر لسانی از نسیان و غفلت کمک می گیریم. می گویند که اگر شما به یاد کسی بودی و در گرفتاری باشد و شما همینطور نگاهش کنی، وقتی از گرفتاری خارج شود می گویند که آیا مرا یادت رفت؟ می داند که شما یادش بودی چون دائم داشتی نگاهش می کردی ولی می خواهد بگویند که چرا مرا کمک نکردی. فراموشی که او می گویند یعنی همان کمک نکردن.

زمانی که انسان توجه قلبی به چیزی ندارد ولی از روی سهو و نسیان نام را بر زبان جاری می‌کند به این حالت هم ذکر می‌گویند ولو این که ذکر حقیقی نیست. کما این که عکسش را در مورد نسیان هم می‌گفتند که کسی که توجه به چیزی دارد ولی در زبان و در عمل به او کمک نمی‌کند می‌گویند او را فراموش کردی.

از این جا استفاده می‌شود که اقل مراتب ذکر ذکر لسانی است. اما این ذکر، ذکر حقیقی نیست؛ ذکر حقیقی، ذکر قلبی است.

در ماه رجب با این ذکر توجه داشته باشید به دستورات.

جمع‌بندی

انسان در هر مرتبه‌ای از مراقبه باشد ذاکر است. چه آن کسی که مراقبه دارد بر این که اطاعت الهی را انجام بدهد و از محرمات پرهیز می‌کند. این شخص ذاکر است و تمام مقاماتی که برای ذاکرین گفته شده است برای او هم هست. ذکر فقط این نیست که به زبان اذکاری را بگوید. چه بسا به دلیل ریایی که در ذکر لسانی هست تحقق آن ذکر قلبی سخت‌تر بشود. انسانی که قلباً توجه به این معنا داشته باشد که من در محضر مولایی هستم که باید در محضر او مسائلی را رعایت کنم، ذاکر است، تا مراتب عالی مراقبه. مراتب عالی مراقبه در کلام امیرالمؤمنین هست که شخص در مراقبه به جایی می‌رسد که خودش را در ذکر فراموش می‌کند.

پس می‌فهمیم که حقیقت ذکر همان توجه قلبی به فطرت الهی است که ما داریم. خداوند همه‌ی انسان‌ها را فطرتاً توحیدی یعنی متوجه پروردگار و در نتیجه ذاتاً ذاکر آفرید. اما کفار و مشرکین و منافقین از این توجه به پروردگار غفلت کردند. انبیاء و اولیا آمدند تا بگویند که از این غفلت کنار بروید و ذاکر شوید. پس ذکر به معنای شرعی یعنی توجه به توجه فطری و ذاتی.

توصیه‌هایی در باب ماه شعبان

رفقا مراقبه‌ی خودشان را در ماه شعبان شدیدتر کنند.

همان طور که عرض شد، مناجات شعبانیه و صلوات ظهرهای ماه شعبان فراموش نشود. مناجات شعبانیه در روزهای ماه شعبان یک بار فقط وارد نشده است. هرچقدر که انسان می‌تواند انجام دهد. لذا خود را شرطی کنید. یک زمانی خودتان را مقید کنید که بخوانید. استاد می‌فرمودند که فقره‌های برجسته‌ی این مناجات را حفظ کنید و ورد زبانتان باشد. در قنوت‌هایتان بخوانید.

در ماه شعبان به وجود مبارک رسول اکرم صلوات الله علیه متوسل بشوید. به انحاء مختلف هم این کار را بکنید. زیارت ایشان را بخوانید. یک شب جمعه نماز حضرت رسول را که سخت هم هست بخوانید. اذن دخول حرم ایشان را بخوانید. صلوات ایشان را به انحاء گوناگونی که وارد شده است بخوانید. صلوات آن قدر اهمیت دارد که در میان هیچ امتی چنین اهمیتی ندارد. مخصوصاً صلوات‌هایی که شیخ عباس در اعمال روز جمعه آورده است. ثواب‌هایی دارد که بسیار عجیب است.

آرام آرام شب‌هایتان را زیاد کنید. وقت شب‌هایتان را زیاد کنید. بدن‌تان را عادت بدهید که شب‌ها بیشتر بیدار باشد. در خود دعا هم دارد که «یدأب فی صیامه و قیامه فی لیالیه و آیامه». چه بسا پیغمبر اکرم شب‌های ماه شعبان را نمی‌خوابیدند، چه بسا.